

دکتر مهدی یانی
رئیس دانشمند کتابخانه ملی

دیوان قطران تبریزی بخط انوری ابیوردی

دانشمند کتابشناس آقای جعفر سلطان‌القرائی که برخلاف سیره بعضی، از افاده نسخه‌های نفیس خود امساک ندارند، نسخه‌ای به نگارنده عرضه فرمودند که گویا در جای خود نظیر نداشته باشد و آن دیوان قطران است که بخط انوری شاعر کتابت شده و خوشبختانه از گزند تصاریف زمان بخوبی در امان مانده و اکنون بدرستی بدست یکی از شایسته‌ترین فرزندان این کشور رسیده است.

این بنده باز یارت چنان گوهر گرانبهائی، پیشنهاد خاطر ایشان ساختم که موافقت فرمایند بوسایل ممکن نسخه را بکتابخانه ملی انتقال دهیم. ایشان روا نداشتند چنین در یکتائی را از خود دور سازند، ولی، با نهایت گشاده رویی و باز دستی رضایت دادند که نسخه، مورد استفاده عموم قرار گیرد.

پس، از ایشان خواهش کردم که برای معرفی کتاب و آشنائی هموطنان بچنین نسخه گرانبه، اجازت دهند که مقالتی در آن خصوص انشاء و نشر شود و ایشان این تقاضا را باحسن قبول تلقی فرمودند و نسخه را چندین روز در اختیار نگارنده گذاشتند تا این جانب توانست بنگاشتن این کلمات و نشر سه صفحه عکس از اول و آخر نسخه توفیق یابد.

مخصوصاً لازم میدانند که از این مساعادت و خدمت فرهنگی که آقای سلطان‌القرائی فرموده‌اند، از طرف قاطبه ایرانیان فرهنگدوست و کتابشناس، بایشان عرض سپاسگزاری کند، چه براهل آن پوشیده نیست که بر اطلاع و آشنائی بکیفیت این نسخه فوائد چندی مترتب است بدینقرار:

اول - یکی از قدیم‌ترین نسخه‌های فارسی که قریب هشتصد و پنجاه سال از

اشعار ارفع الشعر از بلغ الفصحى واكمل المنها اي همدرد قطران تيريزي الاديبي

چهار سطر اول خط اصلي است ، آنچه در ذيل و حواشي صفحه نوشته شده خطوط متفرقه است

حاج ميرزا علي قاسم
سازگار المصنف
مؤلف قطران تيريزي

ديوان شعر
قطران تيريزي
الادبي

مان عدل از رايستي آرايستي	ماني وقته بلادي وزيرايستي
بهر سپاسه از رايستي	شهر خاوت بلا فرخشي
رايست جوهر و نوني آيستي	مي تو خدا و بدني ناصي بندي
فر زدن و زهرم نسا پيستي	بايستانيت بيمري بدنت
دوست ندارد کسي بکايستي	ع تو از رايستي آمد بدنت
بلبع نستان دراز هم رايستي	فت و کيسيت بزدمت
کز شعر جمله برخاستي	از امر جمله ترا خاستم

صفحه اول ديوان قطران تيريزي
بخط انوري ايوردي

چهار سطر اول خط اصلي است ، آنچه در ذيل و حواشي صفحه نوشته شده خطوط متفرقه است

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ای نزار تهمیناران جهان فرمان روا	هر چه باید خیر و ان را داد آن نزار نزار
هر گنجی ما هست بیایستی یاد آن نزار	هر گنجی شاه سپید بند بی پایمان نزار
سایبان ماه روی و خیره بر مردار نزار	مطربان جرب دپست و چین بر چین نزار
دشمن هجور محشر است از خیل و اولاد آن	شهر هجور و جنینت از نعمت الوان نزار
دولتی بنامد هجور کشاد درون نزار	خاه از این نزار چون روضه رضوان نزار
هر چی باری صبر اندیشه و دشوار نزار	دولت و نایب نو کرد انداز آسان نزار
بهر حیوان وجود ز چلپ روی و چلپ نزار	هست خود وجود میدار توی میدان نزار
استاد چکی نزاران و هنر کنی نزار	چشم سستی نزار و هر که می بیاور نزار
همجو از من گشته خواهد قسمت کنی نزار	همجو از من گشته خواهد ملک شروان نزار
ملک ایران نیاکان نزار بود از قسمت نزار	گشت خواهد جوی نیاکان ملک ایران نزار
دزنیای و زمو هر پست و نوش و زینها	از هر ندی و نوح هر پست و نوش و زینها
هر من سلطه امیر فراید بد دار این نزار	هر رفای تجار میفراید یکبار این نزار
اگر دور آنکست حمت نارد از در نزار	اگر شایان گوید یل کار در در نزار
ز نزار ندی و بیلند دهر	ملک فرزندان و فرزندان فرزندان نزار

عمر آن رفته و شاید نظائر آن از انگشتان يك دست نگذرد ، معرفی میشود .

دوم - بازبارت خط یکی از بزرگترین فضلاء و معروفترین شعرای قرن ششم چشم علاقه مندان روشن میگردد .

سوم - آنچه اختلاف و اختلاط در اشعار رودکی و قطران در طی - نه قرن اتفاق افتاده است ، اکنون تصفیه و تسویه می شود .

چهارم - صحیح و اصیل ترین متن اشعار یکی از شعرای زبردست قرن پنجم بدست داده میشود .

پنجم - قدیمترین دیوان قطران که فقط در حدود پنجاه و شش سال پس از مرگ شاعر کتابت شده است ، نموده میشود .

ششم - قدیمترین نسخه دیوان شعر فارسی موجود در جهان ، معرفی میگردد .



اینک بذکر مشخصات و ممیزات نسخه میپردازد : قطع کتاب ۲۵ × ۳۱۰ و جدول نوشته شده ۱۶۰ × ۲۳۰ میلیمتر - شماره صفحه ها ۱۰۲ و هر صفحه دارای ۱۵ سطر و هر سطر يك بیت است - کاغذ آن از نوع اصفهانی نخودی رنگ و عاری از تزئین است - خط آن ثلث مانند ، تحریر کتابت خوش و عنلویین با همان خط قدری جلی تر است - تجلید و صحافی نسخه جدید و از زری قدیم بوته جیغه الوان متن ماشی سجاف تیماج سبز است . نسخه چنین آغاز میشود :

« بسم الله الرحمن الرحيم .

ای ترا بر شهریاران جهان فرمان روا
هرج باید خسروان را ، داد آن یزدان ترا
و چنین پایان مییابد :

« بآب دولت باذا مدام رویش شسته
سر محبت باذا مدام و خصمش خسته »

« کتبه لفسه علی بن ا [سج] ق الایبوردی متع به ، آخر »

« يوم الجمعة لحدی عشرة ليلة خلت من ربيع الاول من سنة تسع وعشرين وخمس

مائة ، آخر » .

و در پشت صفحه اول بهمان خط نوشته شده است :

« اشعار افصح الشعرا و ابلغ الفصحا و اکمل البلاغا ابو منصور قطران الجلیسی الاذریبجانی » .

« صاحبہ و کتابہ علی بن اسحق ابیوردی الشاعر » .

مجموع اشعار دیوان در حدود ۱۶۷۰ بیت و عبارات آن در غایت صحت کتابت شده است . اشعار دیوان با اینکه بترتیب حروف تهجی قوافی مرتب شده است ، گاهی نیز تجاوزی مشهود و اندک بی نظمی در آن هویدا است .



برای انتساب کتابت این نسخه با نوری ، ناگزیر از توضیحی درباره نام و نشان انوری هستیم :

تذکره نویسان و بعضی تاریخ نگاران که از انوری یاد کرده اند ، نام وی را بتفاوت اختصار و تفصیل چنین ضبط کردند : انوری - اوحدالدین - اوحدالدین خاوری - اوحدالدین خاورانی - اوحدالدین انوری ابیوردی خاوری - اوحدالدین علی بن اسحق انوری ابیوردی ، که هیچیک منافاتی با دیگری ندارد و رقمی که در نسخه حاضر است ، یعنی « علی بن اسحق انوری ابیوردی شاعر » نیز با همه آنها سازش دارد . فقط در لباب الالباب محمد عوفی چاپ لیدن نام انوری و پدر وی محمد ثبت شده است که با ضبط سایرین همبایت دارد . این اختلاف شاید از مؤلف تذکره نبوده و اشتباه و سهو از کاتب نسخه خطی باشد که گاهگاه نظائر آن نیز در آن دیده میشود . و بنظر میرسد که در آن عنوان شاعر دیگر با عنوان انوری خلط شده باشد و مؤید این نظر اینست که آنجا چنین ثبت شده است : « الامیر الاجل العمید اوحدالدین محمد بن محمد الانوری » که القاب « امیر اجل و عمید » با اطلاعی که از شرح حال انوری داریم با وضع وی سازگار نیست و با احتمال قوی این القاب از همان محمد بن محمد غیر انوری شاعر است ، و نام پدر و نسبت انوری چنانکه خود ضبط کرده است « علی بن اسحق ابیوردی » و « اوحدالدین » ظاهراً لقبی است مانند « حجة الحق » که معاصرین انوری بوی داده اند

چنانکه فتوحی مروزی شاعر معاصر او خطاب بوی گفته است :

حجة الحقی و مدروس ز تو شد باطل
او حدالدینی و در دهر نداری ثانی
اما اینکه انوری در نسخه حاضر ذکری از تخلص خود نکرده است ، عجب نیست ،
زیرا که شاعر خود را بدین نام متخلص نساخته است و این تخلص را مهتران عصر بدو
داده اند ، چنانکه خود گوید :

دادند مهتران لقبم انوری ولیک
چرخ همی چه خواند خاقان روزگار
و البته این عنوان را هنگامی بوی داده اند که شهرت نیافته و نزد امراء و سلاطین
مکانت جسته است و زمان کتابت این نسخه ، انوری فقط در حدود بیست سال داشته است
یعنی چنانکه پایان زندگانی وی را پس از سال ۵۶۸ و در همان حدود بدانیم ، اگر
وی بسن متوسط شصت سالگی در گذشته باشد ، تولد وی در حدود سال ۵۰۸ و در
تاریخ کتابت نسخه حاضر ، یعنی سال ۵۲۹ بیست و یکساله بوده و هنوز آن معرفت نیافته
بوده است که مهتران عصر او را ملقب سازند .

پس اگر در رقم این کتاب ذکری از انوری نشده و بنام اکتفا شده است ، هیچگونه
تردیدی بجای نمی ماند که نسخه ، بخط انوری ابیوردی شاعر است مخصوصاً که در این
تاریخ ، یعنی معاصر جوانی انوری ، شاعری منسوب بایبورد زادگاه وی را که نام خود
و پدرش با انوری یکسان باشد ، سراغ نداده اند .



نسخه حاضر ، چنانکه نمونه آن زیر نظر است با اینکه خط ممتازی نیست از زیر
قلم خوشنویسی بیرون آمده است و با اینکه خط آن با اصطلاح ، کتابت است ، نه مشق و قطعه
نویسی ؛ و در رعایت استواریست و با رعایت این نکته که در آن زمان یعنی در حدود هشت
قرن و نیم پیش ، هنوز خطوط متداوله ، قوامی نگرفته و شیوایی نیافته بوده است ؛ این
نسخه را از خطوط خوش عصر باید دانست .

اما اینکه هیچیک از تذکره نویسان و مورخان ذکری از خوشنویسی انوری
نکرده اند و آنها که ترجمه احوال خوشنویسان را نوشته اند نامی از انوری نبرده اند ،

نیز باکی نیست ، چه قول انوری که خود را بخطاطی ستوده و این هنر را در ردیف شاعری خود آورده است ، سند میتواند بود که گفته است :

گویند که چیست حاصل تو	ای بی حاصل ز زندگانی
گویم خطکی و بینکی چند	از نعمت های این جهانی
خطی نه چنین ، چنانکه آید	شعری نه چنین ، چنانکه دانی

و حتی مانند سایر خوشنویسان باین هنر سرگرم و دلخوش بوده و بآن میبایده است و در قطعه فخریه ای که به بلند پروازی و بی نیازی و بی اعتنائی خود بجهان و مافیها مباحث کرده و گفته است :

کلبه ای کاندرو بروز و شب	غم و شادی و خورد و خواب من است
حالتی دارم اندرو که در آن	چرخ در غم بر رشک و تاب من است
آن سپهرم درو که گوی سپهر	ذره نور آفتاب من است
و آن جهانم درو که موج محیط	والله لعمرة سراب من است
هر چه در مجلس ملوک بود	همه در کلبه خراب من است
شیشه صبر من که بادا پر	پیش من شیشه شراب من است
مخصوصاً میگوید :	

قلم کوتاه و صریح خوشش
و نیز در ضمن تنسیق صفات و شمارش هنرهای خود گوید :

ندیمی مرا زبید از بهر آن را	که آداب او نیک دانم تو دانی
اگر شعر خواهی که گویم بگویم	هم از گفته خود هم از داستانی
و گر نامه باید نوشتن نویسم	بکلك و بنان دیبۀ خسروانی

و نباید انگاشت که شاعری چون انوری را که غالب اوقات صرف تحصیل منطق و موسیقی و هیأت و الهیات و طبیعیات و غیر آن میکرده کجا سر آن بوده است که بکتابت اشعار دیگران پردازد ، که جز دیوان قطران بعضی از این قبیل نسخ را بخط خود استنساخ کرده در این کار شوقی تمام داشته است . خود گوید :

هست امیدم بصنع و لطف حق عزاسمه کاتصالی باشدم با مجلس سامی بکام

تا بدیدستم و لوعی داشتستم بس تمام
قصه‌ای از عمر و وزید و نکته‌ای از خاص و عام
در سفر گاه مسیر و در حضر گاه مقام
با کریم‌الدین که هست اندر کرم فخر کرام
نسخه‌ای بس بی نظیر و نظم او بس با نظام
شعر او مرغی که آسان اندرون افتد بدام
هست امیدم که این خدمت چو بگزارد پیام
دستگیر آید مرا اما عطا اما بوام
تا بدین بی خردگی معذور دارد والسلام

باد معلومش که من خادم بشعر بلفرج
شعر چند الحق بدست آورده‌ام فیما مضی
چون بدان راضی نبودستم طلب می‌کرده‌ام
دی‌همین معنی مگر بر لفظ من خادم برفت
گفت حاصل کرده‌ام از انتخاب شعر او
عزم دارم کان بروزی چند بنویسم که نیست
لیکن از بی کاغذی بی‌تی نکرد ستم سواد
حالی ار دارد به تائی چند یابد یا سره
از سر گستاختی رفت اینسخن با آن بزرگ
و نیز گوید :

چو صوفیان همی اندر میان نهم اکنون
که حاجتم بویا دیر تر شود مقرون
چو اشک و چهره من جلدش از درون و برون
با اختیار همایون بطالع میمون
و اگر تنگدستی و بی کاغذی وی نبود شاید بسی بیش از آنکه نوشته است
می نوشت و دلشعار او مکرر گله از بی کاغذی و تقاضای کاغذ از اشخاص دیده شده است،
از جمله گوید :

گذشت مدت ماهی که با توام سخنی است
روا مدار چو معطی توئی وسائل من
کتابکیست مثنی بخط من خادم
سه گونه علم درو کرده بوعلی تقریر
و اگر تنگدستی و بی کاغذی وی نبود شاید بسی بیش از آنکه نوشته است
می نوشت و دلشعار او مکرر گله از بی کاغذی و تقاضای کاغذ از اشخاص دیده شده است،
از جمله گوید :

باورم کن گرچه کس را از من آن باور نشد
وز تقاضا گرچه زان پس نوك کلکم تر نشد
زین مطول تر، ولیکن زین مطول تر نشد
حالی از بی کاغذی دستم بنظمش در نشد
کز دوام آرزو پهلوی او لاغر نشد
گویا انوری خود کتاب دوست بوده و بجمع آن همت می‌گماشته است و گاهی

ماجرائی مرده وار اندر میان خواهم نهاد
دسته‌ای ده کاغذم فرموده‌ای این روزها
خواستم تا قطعه‌ای پردازم امروز اندر آن
زانکه چون اندیشه کردم کز بیاضی چاره نیست
لاغری او بخت ما نابدشکفت لزبخت تست

چنانکه تا کنون هم معمول است، کتابهایی از وی می‌گرفته‌اند و باز پس نمیداده‌اند و دل نازک
ویرانچه می‌ساخته‌اند چنانکه در دنباله قطعۀ فوق الذکر گوید :

ای شاه من اسرار او در کاخ
چون حکم نویسی حکم خود در عالم
هر چند این و نوازش نماید
نمک شود خیر سگ شاه عالم

همراو گوید

آمد بخار خینه سپاه برف شکسته	بر او پند از نوافز بهار از خسته
همیشه با دامنش بیاعز پوسیده	رخ و لبانش تکفنه در اعداوش شکسته
همیشه غالب آن لب در آینه چو	کی در اندازد او بد و بسنداری پینه
همیشه همجو فرسوده زمر که با دار پینه	کی فعال آن فرسوده است شمل آن پینه
رونده مبادش در دولت بد و جوان پینه	طایفه پیش رای تخت مر پینه
بزمش اندر باران ز خورویان پینه	بیاع دولتش اندر درخت شادی پینه
دشمن رخ رسیده جایز اند خسته	وانه گامش در دوستان از پینه
باب دولت با دامدار و در پینه	پر محبت با دامدار و در پینه

کتابه لغیه علم بر
روز جمعه لحدی عشر و لیله خلعت من ریح الارک
من پینه شمع و عشرین و خیر ممانده

ز غصه با دل پر درد و دیده پر خون
سخن یکیست درونه چرامفید و نه چون
و گر بخواهی سوگند میخورم بر نون

که همراه شد با تو از بنده خانه
بر آن جمله دادی قرار شبانه
دوسه روز شد چیست چندین بهانه
منه بعد از این پای بر آستانه
که دارم از آن منت بیکرانه

که سفینه بده ، کلاه بـمـزد

ز بهر کسب کمال آنچه بایدم ز کتیب
مرا نیاز نیاید بآسیای نشیب

بہتر ز بسی گنج و بسی کاهروانی
ای عقل خجل نیستم از تو، که تودانی

چه آید ترا از کتاب و کراسه

ز من بغصب جدا کرده اند و کرده مرا
بزرگوارا دانی چه شرح و بسط نمود
بگوی باهمه دل کان کتابك آن تو نیست
و باز گوید :

کتاب تهاقت کلاه سرخسی
یکی خدمتی بود و دیگر امانت
که فردا امانت بگه میفرستی
بدین دست کاکنون برون آمدستی
سخن نیست در خدمتی حاش لله
و دیگر گوید :

آن جوان بخت را بیوس و بگو

و در علاقه مندی و عشق و ورزی بکتاب گوید :

ز بهر حفظ حیات آنچه بایدم ز کفاف
هزار سال اگر عمر من بود بمثل
و همچنین گوید :

نی، گوشه کنجی و کتابی بر عاقل
گر بی خردان قیمت این ملک ندانند
و نیز :

کتاب و کراسه است اینجا تجمل

